

تلفیق مفهومی:

مطالعه موردی واژه «نطق» در قرآن کریم

سحر بهرامی خورشید*

ارسلان گلفام**

علی مالیمیر***

چکیده

یکی از علوم کاربردی در پژوهش‌های قرآنی، بهره‌گیری از علم معناشناسی در این پژوهش‌هاست. در این پژوهش تلاش بر این است که یکی از مصادیق قوه نطق در انسان یعنی مشتقات واژه «نطق» در قرآن بررسی شود. نکته‌ای که در زمینه کاربرد این واژه در زبان قرآن کریم مطرح می‌باشد، این است که مشتقات این واژه در زبان قرآن کریم برای اشاره به سخن‌گفتن غیرانسان نیز به کار رفته است و این در حالی است که زبان‌شناسان و واژه‌شناسان عرب کاربرد این واژه و مشتقات آن را ویژه انسان دانسته‌اند. نتایج به‌دست‌آمده از تحلیل داده‌ها در چارچوب نظریه تلفیق مفهومی مؤید این واقعیت است که کاربرد مشتقات «نطق» برای اشاره به سخن‌گفتن غیرانسان در زبان قرآن کریم به منظور تقریب ذهن بشر به حقایق غیرمادی با واسطه اشیا و پدیده‌های ملموس و عینی جهان مادی است. قرآن کریم برای بیان مفاهیم انتزاعی همچون روشن شدن حقایق بر انسان در روز قیامت، از تلفیق مفاهیم عینی و ملموس بهره برده است.

واژگان کلیدی: نطق، معناشناسی شناختی، تلفیق مفهومی، قرآن.

۱۳۵

ذهن

تلفیق مفهومی: مطالعه موردی واژه «نطق» در قرآن کریم

* استادیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول).

sahbahrami@modares.ac.ir

golfamar@modares.ac.ir

alimalmirm@yahoo.com

** دانشیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس.

*** دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس.

تاریخ تأیید: ۹۷/۲/۱۰

تاریخ دریافت: ۹۶/۸/۶

مقدمه

یکی از واژه‌های مورد استفاده در زبان قرآن کریم که مرتبط با زبان یا توانایی تکلم است، واژه «نطق» در متن قرآن است. این واژه به همراه مشتقات آن دوازده مرتبه در قرآن آمده است. فیروزآبادی در *القاموس المحيط* می‌گوید: «نطق کرد، یعنی با صدا و حروفی که از آن معانی فهمیده شود، سخن گفت». جوهری در *صاح اللغه* بر این باور است که «منطق، کلام است. نطق نمود، یعنی سخن گفت و تکلم کرد». از منظر *راغب اصفهانی* «نطق» در عرف اصوات بریده‌ای است که بر زبان جاری می‌شود و به گوش می‌رسد و جز بر سخنان انسان اطلاق نمی‌شود. به عقیده علامه *طباطبائی* واژه «نطق» هر جا به طور حقیقی استعمال شود نه مجازی، معنایش اظهار مافی‌الضمیر از راه زبان و سخن گفتن است و چنین معنایی محتاج آن است که ناطق علمی داشته باشد و بخواهد آن را برای غیر خود فاش کند (طباطبائی، ۱۴۱۷، ص ۳۷۹، به نقل از: *راغب اصفهانی*، ۱۳۹۵). ایشان می‌گویند:

واژه‌های «منطق» و «نطق» هر دو به معنای صوت یا صوت‌های متعارفی است که از حروفی تشکیل شده و طبق قرارداد واضح لغت، بر آن معانی که منظور ناطق است، دلالت می‌کند و در اصطلاح این صوت‌ها را کلام می‌گویند و بنا بر آنچه *راغب* گفته است، این دو کلمه جز بر سخنان انسان اطلاق نمی‌شود؛ مثلاً به صدای گوسفند یا گنجشک نطق یا منطق گفته نمی‌شود (همان).

آنچه از بررسی دیدگاه زبان‌شناسان و واژه‌شناسان عرب همچون *راغب اصفهانی* و علامه *طباطبائی* بر می‌آید این است که این ریشه فعلی در مورد انسان به کار می‌رود. به بیان دیگر، واژه «نطق» در جمله‌ای به کار می‌رود که فاعل آن جمله انسان باشد. اما نکته‌ای که در بررسی محتوای آیات دربردارنده این ریشه فعلی مشخص می‌شود، این است که این واژه برای غیرانسان همچون پرندگان، کتاب الهی و حتی برخی اعضای بدن انسان (پوست بدن) نیز به کار رفته است. نگارندگان در این پژوهش در تلاش هستند با بهره‌گیری از نظریه تلفیق مفهومی (Conceptual Blending) که از سوی فوکونیه

(Fauconier) و ترنر (Turner) در چارچوب معناشناسی شناختی معرفی شده است، کاربرد واژه «نطق» در زبان قرآن کریم را تحلیل کنند. کاربرد متفاوت این فعل در زبان قرآن و استفاده از آن برای اشاره به سخن گفتن موجوداتی غیر از انسان، سبب شد این فعل و مشتقات آن در زبان قرآن تحلیل شود.

این پژوهش دارای چهار بخش است: در بخش‌های پیش رو نخست به پژوهش‌های معناشناختی مرتبط با موضوع پژوهش اشاره می‌شود. در بخش دوم به معرفی مبانی نظری پژوهش پرداخته می‌شود و تلاش می‌شود از این طریق ابزار نظری لازم برای تحلیل داده‌های پژوهش فراهم آید. در بخش سوم داده‌های پژوهش که جملگی آیاتی از متن قرآن کریم است در چارچوب نظریه تلفیق مفهومی مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد. بخش پایانی این پژوهش نیز به نتیجه‌گیری و یافته‌های پژوهش اختصاص می‌یابد.

تاکنون مطالعات معناشناختی متعددی در زمینه موضوع مورد بحث در این پژوهش صورت گرفته است. در یکی از این پژوهش‌ها، نگارندگان به سه دیدگاه اصلی درباره تسبیح این موجودات پرداخته‌اند که از میان این سه دیدگاه، دیدگاه سوم که به ارادی و آگاهانه بودن و حقیقی بودن تسبیح این موجودات اعتقاد دارد، برگزیده شده است. ایشان پس از ارائه معنای لغوی تسبیح و بررسی نظرات مفسران درباره تسبیح موجوداتی که دارای شعور نیستند و همچنین معنای «نطق» در قرآن، این‌گونه نتیجه‌گیری می‌کنند که حمد و تسبیح همه موجودات، حقیقی، تشریحی و به زبان قال است و قولی بودن تسبیح موجودات حتماً لازم نیست با الفاظ قراردادی و اصوات باشد، بلکه به هر طریقی که مافی الضمیر خود را ابراز می‌دارند، تسبیح آنها قولی و حقیقی خواهد بود.

در پژوهش دیگری، پس از اشاره به دیدگاه‌های رایج درباره ماهیت زبان، به بررسی ریشه‌های فعلی «کلم»، «وحی»، «بین»، «سمو»، «قول»، «لسن» و «نطق» در قرآن پرداخته شده است. نویسنده به منظور کشف دیدگاه قرآنی در زمینه ماهیت زبان به ارائه تفسیرهای گوناگون صورت گرفته از آیات حاوی ریشه‌های مذکور پرداخته است. نتایجی که نگارنده در پایان به آنها دست یافته است، از این قرار است:

۱. استقلال استعداد ذاتی زبان از نمود آن، که به صورت گفتار متجلی می‌شود.
۲. اثبات لایه‌لایه بودن زبان.
۳. قرآن زبان را ابزار اندیشه و تفکر می‌داند و تجلی اندیشه را در زبان می‌بیند و بدین وسیله بر ارتباط تنگاتنگ این دو عنصر حیاتی در زندگی رو به رشد بشر تأکید می‌ورزد.

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود و آنچه از مطالعه پیشینه مرتبط با موضوع پژوهش بر می‌آید، نشان می‌دهد که تاکنون مطالعه زبان‌شناختی در چارچوب معناشناسی شناختی در زمینه واژه «نطق» در زبان قرآن کریم صورت نگرفته است.

الف) زبان‌شناسی شناختی

در این بخش مفاهیم و مبانی نظری که در تحلیل داده‌های پژوهش از آنها استفاده خواهد شد، معرفی می‌گردد. هدف از معرفی این مفاهیم در این بخش، آشنایی خواننده با ابزارهای نظری است که در تحلیل داده‌های پژوهش به کار خواهد آمد.

زبان‌شناسی شناختی ریشه در مباحث زبانی و علوم شناختی نوظهور در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی، به‌ویژه در بررسی مقوله‌بندی (Categorization) در ذهن انسان و روان‌شناسی گشتالتی دارد (Evans, 2006, p.3). زبان‌شناسان شناختی به بررسی رابطه میان زبان انسان، ذهن او و تجارب اجتماعی و فیزیکی او می‌پردازند. یکی از دلایل مهم آنها در مطالعه زبان، بر اساس این فرض است که زبان الگوهای اندیشه و ویژگی‌های ذهن انسان را منعکس می‌کند (همان). در واقع می‌توان گفت زبان‌شناسی شناختی رویکردی به مطالعه زبان بر اساس تجربیات ما از جهان، نحوه درک و شیوه مفهوم‌سازی است. این نگرش برآیند نزاع‌های زبان‌شناختی میان معناشناسان زایشی از یک سو و طرفداران چامسکی از سوی دیگر است. طرفداران این نظریه معتقدند بنیاد مطالعات زبانی باید بر اساس معنا و با توجه به قوای شناختی انسان باشد. در این نگرش نمادهای معنایی ثابت و از پیش تعیین‌شده نیستند، بلکه فرایندهای ذهنی هستند که لانگاکر (Langacker)

در اشاره به آنها به جای اصطلاح مفهوم (Concept) از اصطلاح مفهوم-سازی (Conceptualization) بهره می‌برد (راسخ‌مهند، ۱۳۹۴، ص ۹). اصطلاح مفهوم به‌نوعی معنای ثابت‌بودن را می‌رساند، اما اصطلاح مفهوم‌سازی به پویا (Dynamic) بودن معنا در این نگرش تأکید دارد.

۱. فضاهای ذهنی

در زبان‌شناسی شناختی واژه‌ها دریچه‌ای به معنای دانش‌نامه‌ای (Encyclopedic) هستند و جمله‌ها نیز دستورالعمل‌هایی برای ساختن معنا یا حوزه‌های مفهومی هستند. این حوزه‌های مفهومی را فضاهای ذهنی (Mental spaces) می‌نامند که با یکدیگر در ارتباط بوده و به‌گوشی‌ور این امکان را می‌دهند که به فضاهای ذهنی قبلی بازگردد (همان، ص ۱۲۱). در چارچوب این نظریه درک معنا فقط به درک معنای جمله خلاصه نمی‌شود و تمام معنای جمله نیز در معنای واژه‌های تشکیل‌دهنده آن خلاصه نمی‌شود، بلکه آنچه مهم است، ساختن معنا یا مفهوم‌سازی است. این نظریه درک معنای جمله را جدا از بافت کلام ممکن نمی‌داند. مطابق این نظریه در هر لحظه از گفت‌وگو طرفین شرکت‌کننده در گفت‌وگو در حال ساختن معنا هستند و معنا از قبل در درون واژه‌ها و جملات تعبیه نشده است و به همین دلیل است که شنیدن یک جمله واحد در موقعیت‌های متفاوت می‌تواند موجب آفرینش فضاهای ذهنی متفاوت و در نتیجه تعبیرهای گوناگون از آن جمله شود. در چارچوب زبان‌شناسی شناختی، با وجود اینکه نقش زبان را در رمزگذاری معنا انکار نمی‌کنند، اما این معنا را کامل نمی‌دانند و معتقد هستند این معنا، گوینده یا همان مفهوم‌ساز (Conceptualizer) را در ساختن الگوهای مفهوم‌سازی هدایت می‌کند. عبارت‌های زبانی معنا ندارند، بلکه به ما نشان می‌دهند چگونه از طریق فرایندهای شناختی که می‌دانیم، معنا را بسازیم. از همین رو باید گفت که معنا از قبل در درون واژه‌ها وجود ندارد و واژه‌ها مستقل از فرایندهای شناختی و دانش زمینه‌ای مفصلی که ما با خود داریم، چیز دیگری به ما نمی‌گویند (Turner, 1991, p.206). در واقع ساختن معنا فرایندی پیچیده است که در سطح مفهومی صورت می‌گیرد.

طبق نظریه فضاهای ذهنی دو فرایند در ساختن معنا دخیل هستند: ایجاد فضاهای ذهنی و برقراری نگاشت‌ها (Mapping) یا انطباق‌هایی میان آن فضاهای ذهنی. عمل برقراری ارتباط میان فضاها در بافت صورت می‌گیرد. این فضاها در بردارنده اطلاعات خاصی هستند که بر پایه اطلاعات زبانی، کاربردی و فرهنگی ساخته می‌شوند (Fauconnier, 1997). اجازه دهید این مفهوم را با ذکر این مثال توضیح دهیم (راسخ‌مهند، ۱۳۹۴، ص ۱۲۵): در این نقاشی، رستم با دیو می‌جنگد.

در این جمله گروه حرف اضافه‌ای «در این نقاشی» توجه خواننده یا شنونده را از یک زمان و مکان به فضا و مکان دیگری جلب می‌کند. به بیان دیگر، فضای ذهنی نبرد رستم با دیو در شاهنامه، در قالب فضای ذهنی دیگری که همان فضای نقاشی است، بازنمایی شده است؛ بنابراین با تکیه بر فضاهای ذهنی متفاوت می‌توان تعبیر گوناگونی برای یک جمله واحد در نظر گرفت. هر یک از این فضاها همراه با خود، تعبیر متفاوتی دارند که نشان می‌دهد ما چگونه مشارکان رویداد را نظاره می‌کنیم. پس، همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، معنا در درون واژه‌ها نیست، بلکه در فرایندهای مفهومی است که بین موقعیت‌های واقعی و فرضی برقرار می‌شود.

با دقت در مثال (۱)، درمی‌یابیم که عناصر تشکیل‌دهنده فضاهای ذهنی عبارت‌اند از:

۱. فضاها (Space Builders): عناصر زبانی نظیر گروه‌های حرف اضافه‌ای، گروه‌های قیدی یا ساخت‌های شرطی و متممی که یا باعث پیدایش یک فضای ذهنی جدید می‌شوند یا شنونده را به فضای ذهنی قبلی می‌برند.
۲. گروه‌های اسمی: عنصر یا عناصر موجود در هر فضای ذهنی به کمک گروه‌های اسمی بیان می‌شوند.
۳. گروه فعلی: وظیفه ربط‌دادن عناصر موجود در فضای ذهنی یا تعریف روابط موجود میان آنها را بر عهده دارد.

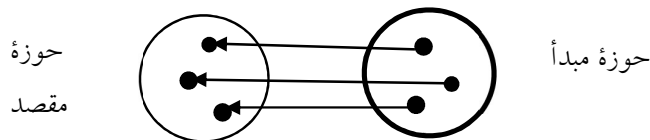
۲. نظریه استعاره مفهومی و نظریه تلفیق مفهومی

از آنجاکه نظریه تلفیق مفهومی را می‌توان صورت اصلاح‌شده نظریه استعاره مفهومی

دانست، ابتدا نگاهی خواهیم داشت به سازوکار نظریه‌ی استعاره‌ی مفهومی و اینکه نارسایی این نظریه چیست که سبب شد انگاره‌ی دیگری از سوی فوکونیه و ترنر معرفی شود. مهم‌ترین نکته‌ای که در نظریه‌ی استعاره‌ی مفهومی باید مد نظر قرار گیرد، این است که این نظریه، استعاره را مختص زبان ادبی (Figurative Language) نمی‌داند، بلکه تفکر انسان و ذهن او را دارای ماهیت استعاری می‌داند. دیدگاه سنتی، استعاره را یکی از فنون بلاغی می‌داند که بر اساس شباهت میان دو پدیده شکل می‌گیرد و تفاوت آن با تشبیه این است که در استعاره ادات تشبیه بیان نمی‌شود (صفوی، ۱۳۷۹، ص ۳۶۸). در نظریه‌ی سنتی، استعاره را موضوعی مربوط به زبان می‌دانند و به رابطه‌ی آن با تفکر توجهی نمی‌کنند. لیکاف و جانسون قلمرو استعاره را محدود به زبان نمی‌دانند و معتقدند استعاره سراسر زندگی روزمره ما، نه تنها حوزه‌ی زبان، بلکه حوزه‌ی اندیشه و عمل را دربرگرفته است و اساس نظام مفهومی ما بر پایه‌ی استعاره استوار است. استعاره صرفاً ابزاری زبانی برای بیان اندیشه نیست، بلکه راهی برای اندیشیدن درباره‌ی چیزهاست (Lakoff, 1980, p.37). استعاره مفهومی ابزاری است که می‌تواند دنیای ذهنی ما را گسترش دهد یا حتی بسازد. برای مثال:

۱. من به این نتیجه رسیدم که دیگر ادامه ندهم؛
۲. منظور من را نگرفت؛
۳. تو بد مخمصه‌ای افتادیم.

همان‌گونه که ملاحظه می‌کنید، در این مثال‌ها یک مفهوم انتزاعی همچون یک مفهوم عینی و ملموس به تصویر کشیده شده است. در واقع استعاره یعنی بازتاب توانایی ما در فکرکردن یا تعبیر چیزی به جای دیگری که در آن به‌طور معمول یک مفهوم انتزاعی در قالب یک مفهوم عینی و ملموس بیان می‌شود. بنابراین استعاره مفهومی برآیند نگاهت (Mapping) بر خوی و جوه حوزه مبدأ (Source Domain) که معمولاً مشتمل بر عناصر فیزیکی است، در فضای مقصد (Target Domain) است.



شکل (۱). نگاهت در استعاره

در نظام زبان، ساخت‌هایی وجود دارند که تبیین آنها در قالب نظریه استعاره مفهومی که مشتمل بر نگاشت میان دو حوزه مبدأ و مقصد است، امکان‌پذیر نیست. مؤذنی (مؤذنی، ۱۳۹۳، ص ۱۳) در بررسی بیت زیر که برگرفته از بوستان سعدی است، معتقد است که درک معنای این شعر، نیازمند چیزی فراتر از درک معنای استعاره مفهومی است که همان تلفیق مفهومی است:

اگر مرده مسکین زبان داشتی به فریاد و زاری فغان داشتی

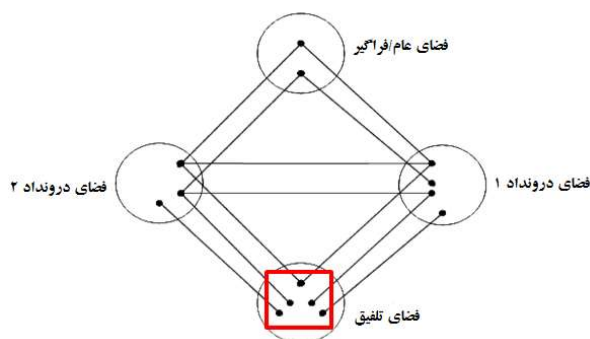
آنچه از تحلیل این بیت بر می‌آید آن است که برای درک معنای این جمله به چندین فضا نیاز داریم: فضای ذهنی یک انسان مرده و فضای ذهنی یک انسان زنده. در فضای ذهنی انسان مرده امکان فغان و زاری وجود ندارد؛ حال آنکه در فضای ذهنی انسان زنده چنین امکانی هست. جمله فوق این دو فضا را با هم آمیخته و فضای سومی را پدید آورده که در آن فضا انسان مرده با امکان فغان کردن دیده می‌شود. فضای ذهنی انسان مرده (با عدم توانایی فغان کردن) با فضای ذهنی انسان زنده (با امکان فغان کردن) با هم تلفیق شده است. این فضای تلفیقی بی‌گمان فضایی ناممکن است و تلفیق مفاهیم در تخیل صورت می‌گیرد. مؤذنی به‌درستی معتقد است فضای انسان مرده و انسان زنده را در اینجا نباید با دامنه مبدأ و مقصد در استعاره مفهومی یکی دانست. چنین نیست که ویژگی‌های دامنه مرده و زنده در اینجا هم‌سان انگاشته شده باشد تا فضای ذهنی انسان مرده درک شود، بلکه باید گفت که این دو فضا در حکم دو درون‌داد هستند که فضای سومی پس از تلفیق آنها پدید می‌آید. فوکونیه و ترنر این نظریه را برای توصیف ساخت-های زبانی خلاقانه پیشنهاد داده‌اند؛ هرچند پژوهش‌های بعدی نشان داد از این نظریه می‌توان در توصیف مسائل هنری، مذهبی و علمی نیز بهره برد (راسخ‌مهند، ۱۳۹۴، ص ۱۲۶). بنابراین افزون بر نظریه فضاهای ذهنی و استعاره مفهومی در معناشناسی شناختی، از

نظریه دیگری نیز یاد می‌شود به نام «نظریه تلفیق مفهومی». نظریه تلفیق بیشترین شباهت و نزدیکی را به نظریه فضاهاى ذهنی دارد؛ تا آنجا که برخی معنانشناسان شناختی این نظریه را بسط نظریه فضاهاى ذهنی می‌دانند. همچون فضاهاى ذهنی در این نظریه نیز ساخت معنایی ماهیتی پویا دارد. ماهیت این نظریه وابسته به نظریه قبلی است و فضاهاى ذهنی بخشی از ساختار نظریه تلفیق مفهومی قلمداد می‌شوند. در واقع این نظریه مفاهیمی را به دو نظریه قبلی اضافه می‌کند. در نظریه تلفیق، معنای به‌دست‌آمده بیشتر برآیند تلفیق ساختارهایی است که در هر یک از آن ساختارها به تنهایی وجود ندارد. تلفیق عملکرد اولیه و عام ذهن آدمی است و فرایندی پایه‌ای در روش تفکر ما به شمار می‌آید. فرایند ذهنی تلفیق مفهومی دارای چهار حوزه یا فضای ذهنی است. این چهار حوزه عبارت‌اند از:

- فضای درون‌داد ۱ (Input Space)؛
- فضای درون‌داد ۲؛
- فضای عام یا فراگیر (Generic Space)؛
- فضای تلفیق (Blended Space)؛

درون‌دادها را می‌توان تا حد زیادی معادل حوزه‌ها در استعاره مفهومی دانست. فضای عام اطلاعات انتزاعی و طرح‌واره‌ای (Schematic) است که میان دو فضای درون‌داد و همچنین بین فضاهاى دیگری غیر از این دو فضا، مشترک است. فضای تلفیق، فضایی است که با ترکیب عناصر موجود در درون‌دادها ساختار نوظهوری را پدید می‌آورد که در هیچ کدام از درون‌دادها موجود نیست. به بیان دیگر، فضای تلفیق هم شامل عناصری از درون‌دادهاست و هم ساختار نوظهوری را در خود دارد که در هیچ یک از درون‌دادها نبوده است. به همین دلیل است که فوکونیه و ترنر مدعی شده‌اند فضای تلفیق، فضایی مشابه درون‌دادها نیست و از آنها کپی‌برداری نشده است. در واقع فوکونیه و ترنر جنبه‌هایی از دو چارچوب مفهومی استعاره و فضاهاى ذهنی را بسط داده و انگاره‌ای جدید معرفی کردند با عنوان شبکه تلفیق. شبکه تلفیق سازوکاری برای انگاره‌سازی است، اینکه چگونه

معنای نوظهور پدید می‌آید.



فضاهای درون‌داد، اطلاعات

دانشی که در نتیجه تجربیات ما در زندگی به دست می‌آید (۲). شبکه تلفیق (۱۱ ص ۱۱۶۲).

ب) تحلیل داده‌ها

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، واژه «نطق» به همراه مشتقات آن دوازده مرتبه و در یازده آیه قرآن کریم آمده است: این واژه و مشتقاتش در سه آیه در مورد انسان به کار رفته است؛ آنجا که کلام وحی در دو مورد به سخن گفتن کافران (نمل: ۸۵ / مرسلات: ۳۵) و در یک مورد به سخن گفتن اهل یقین (نجم: ۳) اشاره می‌کند. بنابراین در سه آیه کاربرد این واژه منطبق با کاربرد اصلی آن است. در آیات ۶۳ و ۶۵ سوره انبیاء و همچنین آیه ۹۲ سوره مبارکه صافات قرآن به گونه‌ای طعنه‌آمیز مشتقات این واژه را برای اشاره به ناتوانی سخن گفتن بت‌ها به کار برده است. گویا ناتوانی اشیای بی‌جانی همچون بت در سخن گفتن و درعین حال، کاربرد مشتقات «نطق» برای اشاره به این موضوع، تأییدی است بر ادعای پژوهشگران زبان عربی درباره مؤلفه‌های معناشناسی این واژه.

اما در آیات دیگر واژه «نطق» واقعاً به چیزی غیر از انسان نسبت داده می‌شود: در دو آیه به سخن گفتن کتاب (مؤمنون: ۶۲ / جاثیه: ۲۹)، در یک مورد به سخن گفتن پرندگان (نمل: ۱۶) و در آیه‌ی دیگری نیز دو بار از سخن گفتن پوست بدن انسان اشاره شده است. (فصلت: ۲۱) در واقع، افزون بر انسان در قرآن کریم واژه «نطق» برای اشاره به سه

شیء بی جان (کتاب، پرنده و پوست بدن) به کار رفته است. این در حالی است که بنا بر آنچه پیش از این و در بخش مقدمه اشاره شد، از منظر پژوهشگران و لغت‌شناسان زبان عربی، واژه «نطق» و مشتقاتش برای اشاره به سخن گفتن انسان به کار می‌رود. با بررسی آثار ایشان در زمینه واژه «نطق» و مشتقات آن، می‌توان نکات ذیل را برشمرد:

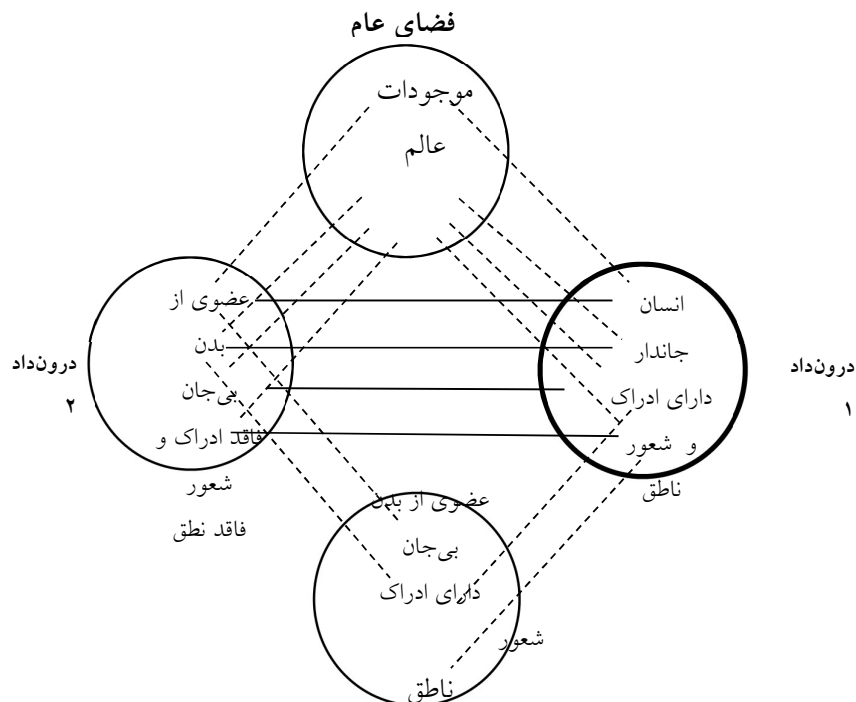
- «نطق» و مشتقات آن جز به سخن انسان اطلاق نمی‌شود.
- «نطق» و مشتقات آن درباره‌ی دیگر موجودات، از جمله حیوانات کاربرد ندارد.
- اینکه در تعریف انسان به خصلت ناطق بودن اشاره شده است، ناظر بر همین مطلب است که نطق برای انسان به‌تنهایی اختصاص دارد.
- برای آنکه صداهای موجود در طبیعت را نطق بنامیم، باید صدای مد نظر دارای معنا و مفهوم باشد. به بیان دیگر، قید حاکم بر کاربرد واژه نطق برای صدایی، معنادار بودن آن صداست.

بنابراین پرسشی که در ابتدا مطرح کردیم، اینجا رخ می‌نماید: به‌رغم اینکه از نظر پژوهشگران و واژه‌شناسان زبان عربی فاعل «نطق» و مشتقات آن انسان است، تناقضی که در آیات فوق دیده می‌شود چه تبیین زبان‌شناختی دارد؟ برای پاسخ‌گویی به این پرسش، داده‌های پژوهش در چارچوب نظریه تلفیق مفهومی ارائه‌شده از سوی فوکونیه و ترنر بررسی می‌شود. در همین راستا و به سبب آنکه آیات بررسی‌شده نشان می‌دهند سه شیء بی‌جان فاعل واژه «نطق» قرار گرفته‌اند، سه آیه از آیات مد نظر را که در آنها به ترتیب «پوست بدن»، «کتاب» و «پرنده» به کار رفته و دارای تناقضی معناشناختی هستند، بر می‌گزینیم و شبکه تلفیقی آن را رسم می‌کنیم. برای اولین نمونه آیه ۲۱ سوره مبارکه فصلت را در نظر بگیرید:

«وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ: به پوست‌هایشان گویند چرا بر ما گواهی دادید؟ گویند ما را خداوندی که هر چیز را به سخن درآورد، به سخن درآورده است، و او شما را نخست‌بار [که چیزی نبودید] آفرید، و به سوی او بازگردانده می‌شوید» (فصلت: ۲۱).

در آیه شریفه فوق، فضای ذهنی یک انسان با ویژگی‌هایی که از آن سراغ داریم، به عنوان درون‌داد اول و فضای ذهنی یک شیء بی‌جان به عنوان درون‌داد دوم برای شبکه تلفیق در نظر گرفته می‌شود. فضای سوم از تلفیق این دو پدید آمده است که در آن فضا، ساختار نوظهور «سخن گفتن یک شیء بی‌جان (پوست بدن انسان)» به وجود آمده است. مخاطب این آیه شریفه به لحاظ اینکه در دنیای مادی زندگی می‌کند و تنها قادر به درک مفاهیم عینی و ملموس است، توانایی درک مفاهیم جهان آخرت، از جمله توانایی درک آشکار شدن حقایق هستی بر انسان را در آن جهان ندارد. نمونه‌ای از این حقایق که در آن جهان بر انسان آشکار می‌شود و در برخی آیات قرآن کریم از آن سخن به میان آمده است، این است که همه آنچه انسان در این جهان انجام می‌دهد- چه کارهایی که در حضور دیگران و چه اعمالی که در نهان و خفا انجام می‌دهد- گم نمی‌شود و همه و همه شمارش می‌شود و به احدی ظلم نمی‌شود.

به باور نگارندگان، خداوند متعال در این آیه شریفه برای تقریب ذهن بشر به حقایق جهان آخرت و تبیین این واقعیت که در آن جهان حقایق عالم هستی بر انسان آشکار می‌شود، با تلفیق دو فضا و ایجاد فضایی جدید با ویژگی نوظهور در آن، به انسان در درک این حقیقت کمک می‌کند. با توجه به ویژگی‌هایی که ما از یک موجود ناطق سراغ داریم و زنده بودن، یکی از پیش شرط‌های آن است، سخن گفتن اشیای بی‌جان یک ساختار نوظهور است که در فضای تلفیقی شاهد آن هستیم. ویژگی‌ای که در هیچ کدام از فضاهای درون‌داد مشاهده نمی‌شود.



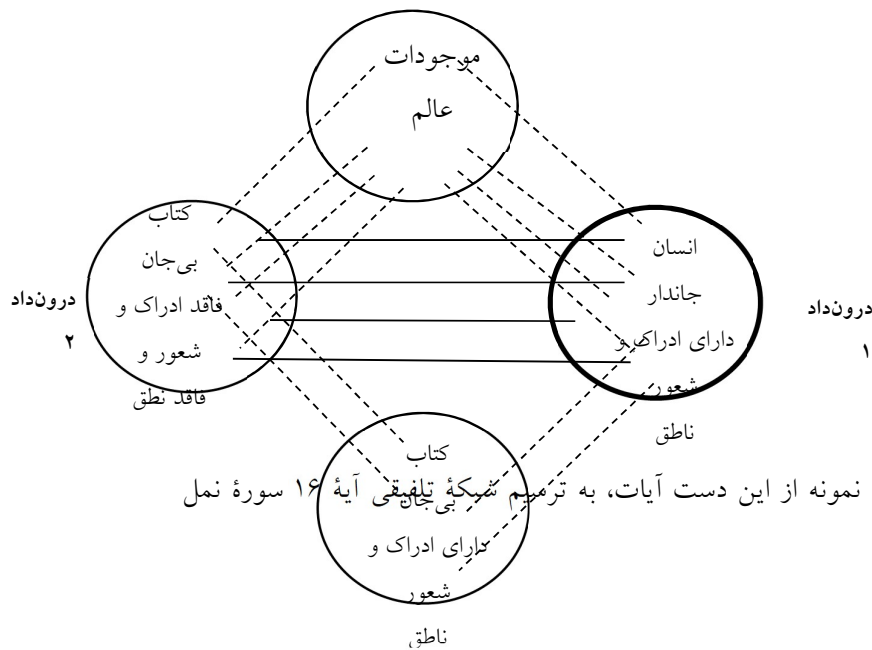
همان‌گونه‌که در شبکه تلفیقی فوق می‌بینید، در فضای درون‌داد اول، موجودی با عنوان انسان حضور دارد با ویژگی‌ها و توانایی‌هایی که از آن سراغ داریم که از آن جمله می‌توان به توانایی سخن گفتن انسان و ویژگی صاحب‌شعور و درک‌بودن او اشاره کرد. در فضای درون‌داد دوم شاهد حضور عنصری بی‌جان، یک شیء مادی با ویژگی‌ها و خصوصیات منحصر به یک شیء بی‌جان هستیم که از جمله این ویژگی‌ها می‌توان به ناتوانی در سخن گفتن و فاقد شعور و ادراک بودن این اشیا اشاره کرد. در فضای عام هم مفاهیمی انتزاعی وجود دارد که در دو فضای ذهنی مشترک هستند. در مثال بالا، فضای عام شامل عناصری نظیر موجودات، توانایی‌ها و ویژگی‌های عام موجودات است. در فضای تلفیقی هم شاهد پیدایش ساختار نوظهوری هستیم که در هیچ کدام از فضاهای درون‌داد به تنهایی موجود نیست و آن حضور شیئی بی‌جان است که توانایی سخن گفتن دارد؛ درحالی‌که این ویژگی متعلق به موجودی جاندار به نام انسان است.

در ادامه، آیه ۶۲ سوره مؤمنون را بررسی می‌کنیم:

«وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ: و ما هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمی‌کنیم و نزد ما کتابی است که به حق سخن می‌گوید، و به ایشان ستم نرود» (مؤمنون: ۶۲).

در آیه شریفه فوق یکی از کیفیت‌ها و ویژگی‌های انسانی به عنصری بی‌جان (کتاب) نسبت داده شده است و از سیاق آیه چنین بر می‌آید که این کتاب توانایی سخن گفتن دارد و آنچه می‌گوید حق است. این در حالی است که بنا به نظر واژه‌پژوهان عرب ریشه فعلی «نطق» مختص انسان بوده و دیگر موجودات - چه جاندار و چه بی‌جان - این توانایی را ندارند. در اینجا نیز دو فضای درون‌داد وجود دارد: درون‌داد اول متعلق به انسان است که دارای عناصری از قبیل ویژگی‌ها و توانایی‌های انسانی است و درون‌داد دوم، فضایی متعلق به عنصر بی‌جانی همچون کتاب است با ویژگی‌ها و خصوصیات که از آن می‌شناسیم. افزون بر فضای عام که ماهیتی انتزاعی و فراگیر دارد، فضایی تلفیقی وجود دارد که در آن شاهد ظهور ساختار نوظهوری هستیم. در این فضا شیء بی‌جانی چون کتاب توانایی سخن گفتن دارد. سخن «کتاب» در واقع سخن قادر متعال است که به پدیده‌ای عینی و فیزیکی نسبت داده شده است. خداوند برای اهل زمین قابل دیدن و شنیدن نیست، بلکه وجودش به واسطه نعمت‌های او و نظم موجود در آفرینش او قابل درک است. در این آیه «کتاب»، به عنوان شیء عینی در جهان مادی واسطه‌ای است برای بیان سخن خدا به عنوان حقیقتی در جهان غیرمادی. شبکه تلفیقی واژه «نطق» در آیه ۶۲ سوره مؤمنون را در اینجا مشاهده می‌کنید:

فضای عام



برای آخرین نمونه از این دست آیات، به ترمیم شبکه تلفیقی آیه ۱۶ سوره نمل

فضای تلفیق

شکل (۴) شبکه تلفیق مفهومی در آیه ۶۲ سوره مؤمنون

می‌پردازیم:

«وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ: و سلیمان از داوود میراث برد و گفت ای مردم! به ما [فهم] زبان مرغان آموخته شده است، و بسی چیزها به ما بخشیده شده است، این بخششی آشکار است» (النمل: ۱۶).

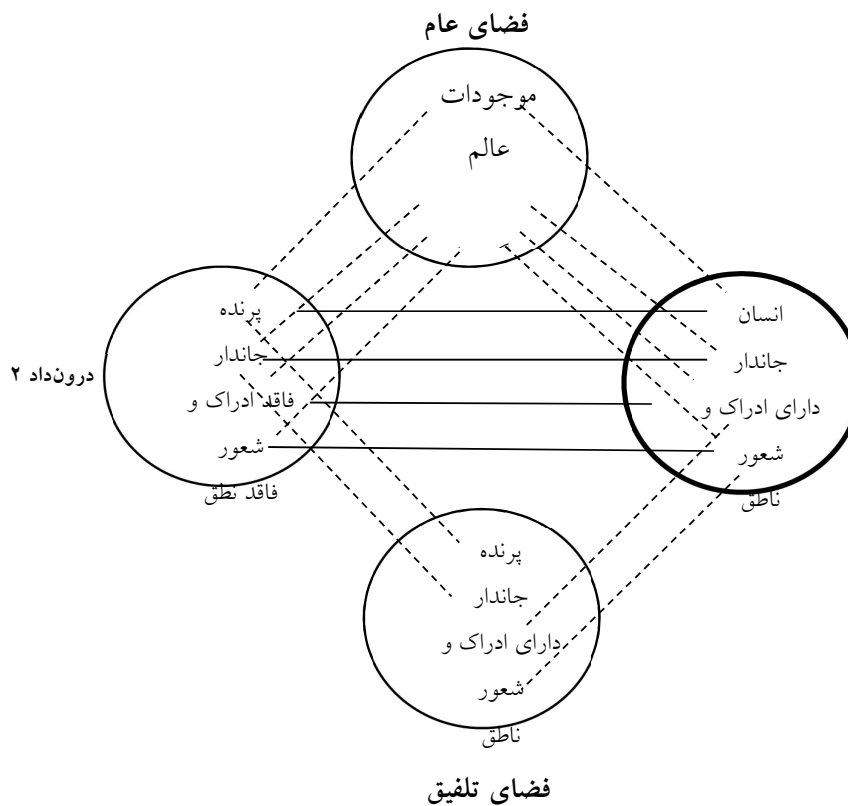
۱۴۹

ذهن

تلفیق مفهومی: مطالعه‌ی موردی واژه‌ی «منطق» در قرآن کریم

در این آیه شریفه از قول حضرت سلیمان علیه السلام نقل شده است که وی توانایی درک زبان پرندگان را داشته است و به استناد این آیه، پرندگان صاحب قوه نطق معرفی شده‌اند. در این آیه نیز شاهد این هستیم که توانایی نطق و تکلم که منحصر به انسان دانسته شده است، به موجودی غیرانسانی (در اینجا پرندگان) نسبت داده شده است. در تحلیل این آیه نیز همچون مثال‌های پیشین، دو فضای درون‌داد داریم: یکی فضایی است که در آن انسان با خصوصیات و قابلیت‌های انسانی حضور دارد و در فضای درون‌داد دیگر عنصری غیرانسانی و جاندار، پرنده، با قابلیت‌های شناخته‌شده آن حضور دارد. در فضای تلفیقی هم ساختاری نوظهور پدید آمده است؛ فضایی که در آن موجودی غیرانسانی دارای ویژگی انسانی سخن‌گفتن شده است.

آنچه در اینجا می‌بینیم، قابل‌سنجه با آن چیزی است که در ادبیات با عنوان آرایه ادبی تشخیص (Personification) مشهور است. بر خلاف تعریف‌هایی که برخی منتقدان از تشخیص به دست می‌دهند و آن را به دادن صفات و حالات رفتاری و روانی انسان به اشیا و عناصر طبیعی و مفاهیم محدود می‌کنند (معین، ۱۳۹۴، ص ۳۴)، می‌توان این دایره معنایی را با نسبت‌دادن صفات و رفتارهای حیوانی به اشیا، عناصر طبیعی و مفاهیم گسترش داد و تعریف فراگیرتری از آن به دست داد و گفت: تشخیص عبارت از حیات بخشی و شکل انسانی دادن به مفاهیم انتزاعی و مادی زنده یا جامدات است. هرچند افزون بر حیات بخشی و جنبش و تحرک‌دهی، صفات و حالاتی روانی وجود دارد که ویژه انسان است و به عناصر طبیعی و مفاهیم انتزاعی نسبت داده می‌شود و حتی حیوانات با گرفتن این حالت‌های انسانی به نوعی دیگر تشخیص می‌یابند؛ مانند تشخیص تمثیلی



شکل (۵) شبکه تلفیق مفهومی در آیه ۱۶ سوره نمل

نتیجه گیری

آنچه از این پژوهش بر می آید، آن است که «نطق» برای انسان استفاده می شود و برای حیوانات به کار نمی رود. این نکته ای است که بیشتر واژه شناسان در آن دیدگاه یکسانی

که در آن انطاق [سخن گفتن] صورت می گیرد و قهرمانان تمثیل که اشیا، مفاهیم یا حیوان هستند، سخن می گویند. پیش از این گفتیم برای آنکه صداهای موجود در طبیعت را نطق بنامیم، باید صدای مد نظر دارای معنا و مفهوم باشد. این ویژگی انسانی سبب شده است که پرنده به گونه دیگری تشخیص یابد.

دارند و نطق را ویژه‌ی انسان می‌دانند. نکته‌ی دیگری که از توضیحات این پژوهش‌گران درباره‌ی واژه‌ی نطق فهمیده می‌شود، این است که آنچه نطق را مختص انسان می‌سازد، معنادار بودن آن است؛ از این رو کاربرد واژه‌ی نطق برای هر صدایی که از هر موجودی در جهان آفرینش شنیده شود، صحیح نیست. در واقع قید معنادار بودن حاکم بر استعمال درست این واژه است. اینکه این واژه در قرآن برای غیرانسان به کار می‌رود، به این دلیل است که صدای شنیده‌شده از این موجودات برای هر کسی که آنها را در شرایط مد نظر می‌شنود، معنادار است. بنابراین قید معنادار بودن در این کاربردهای واژه‌ی نطق نیز رعایت شده است.

پس از تحلیل داده‌های پژوهش در چارچوب نظریه‌ی تلفیق مفهومی، مشخص شد که کاربرد این ریشه‌ی فعلی در زبان قرآن کریم برای غیرانسان، با علم به اینکه این ریشه‌ی فعلی در زبان عرب (به اذعان واژه‌شناسان این زبان) مختص فاعل انسانی است، نمونه‌ای از فرایند تلفیق مفهومی در زبان قرآن کریم است. به باور نگارندگان کاربرد تلفیق مفهومی در زبان قرآن کریم، به منظور تقریب ذهن مخاطب درباره‌ی مفاهیم انتزاعی مربوط به سرنوشت انسان در جهان آخرت یا نزدیکی ذهن به حقیقت جهان غیرمادی در قالب عناصر مادی و عینی جهان مادی است.

منابع و مأخذ

۱. اردبیلی، لیلا و لیلا صادقی؛ «پیوستگی معنایی متن از منظر نظریه آمیختگی مفهومی»؛ *جستارهای زبانی*، ش ۲۶، ۱۳۹۴، ص ۲۷-۴۷.
۲. خلیلی فر، فاطمه سادات؛ «فلسفه زبان در قرآن»؛ پایان نامه کارشناسی ارشد رشته زبان شناسی همگانی، دانشکده ادبیات، زبان ها و تاریخ؛ دانشگاه الزهراء (سلام الله علیها)، ۱۳۹۰.
۳. راسخ مهند، محمد؛ *درآمدی بر زبان شناسی شناختی*؛ تهران: انتشارات سمت، ۱۳۹۴.
۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ *مفردات الفاظ قرآن*؛ ترجمه حسین خداپرست؛ تهران: انتشارات نوید اسلام، ۱۳۹۵.
۵. صفوی، کوروش؛ *درآمدی بر معناشناسی*؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، ۱۳۷۹.
۶. طباطبائی، سید محمد حسین؛ *تفسیر المیزان*؛ ترجمه سید محمد موسوی همدانی؛ قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، ۱۳۸۹.
۷. قرشی، علی اکبر؛ *قاموس قرآن*؛ ارومیه: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۵۲.
۸. معین، امرالله و هنگامه بیادار؛ «تسبیح موجودات غیر ذی شعور از دیدگاه قرآن کریم»؛ *پژوهش نامه معارف قرآنی*، ش ۱۸، ۱۳۹۴، ص ۷-۳۴.
۹. مؤذنی، علی محمد؛ «تحلیل برخی از استعاره های مفهومی فارسی با استفاده از الگوی شبکه ای و ادغام»؛ *ادب فارسی*، سال چهارم، ش ۱۳، ۱۳۹۳، ص ۱-۱۶.
۱۰. میردهقان، مهین ناز؛ *درآمدی بر نظریه های زبان شناسی شناختی* (همراه با برخی جنبه های کاربردی)؛ چ ۱، تهران: انتشارات کوشیار، ۱۳۹۵.
11. Evans Vyvyan. & Melanie Green; **Cognitive Linguistics: An Introduction**; Edinburgh: Edinburgh University Press, 2006.
12. Fauconnier, Gille; **Mappings in Thought and Language**; Cambridge: Cambridge University Press, 1997.

13. Fauconnier, Gille & Mark Turner; "Conceptual Integration Networks"; **Cognitive Science**, Vol.22, pp.133-187, 1998.
14. _____; **The Way We Think**; New York: Basic Books, 2002.
15. Lakoff, Goerge. & Mark Johnson; **Metaphors We Live by**; Chicago: University of Chicago Press, 1980.
16. Turner, Mark; **Reading Minds**: The Study of English in the Age of Cognitive Science; Princeton, NJ: Princeton University Press, 1991.

۱۵۳

بین

تلفیق مفهومی: مطالعه‌ی موردی واژه‌ی «نطق» در قرآن کریم

